تأثیر مسیحیت بر تعلیم و تربیت در غرب

علم الهدی، جمیله

دوران سوم در تاریخ تعلیم و تربیت مسیحی از قرن‏ یازدهم میلادی شروع می‏شود که فلسفه‏ اسکولاستیک،نظام تعلیم و تربیت غرب را تحت‏ حاکمیت گرفت و آراء تربیتی نابغهء بزرگ مسیحی‏ سنت توماس مطرح شد.البته زمینه‏های تغییر در نظام تربیت مسیحی از اواسط دوران دوم با اقدامات‏ اصلاحی شارلمانی،آلفرد و...آغاز گشته بود.از جمله اقدامات شارلمانی می‏توان از تأسیس‏ آموزشگاهی در دربار(که مخصوص خانواده سلطنتی و درباریان بود)و یا صدور فرمان آموزش اجباری که اجرا نشد و دستور تأسیس آموزشگاههای جدید و تقویت‏ آموزشگاههای موجود در همه کلیساها و دهکده‏ها و صومعه‏ها نام برد و یا اقدامات آلفرد در انگلستان(قرن‏ نهم)از قبیل اصلاح و فعال‏سازی آموزشگاههای‏ موجود،ترجمهء کتابهایی از لاتین به انگلیسی و...این‏ فعالیتها هم به لحاظ گسترهء کیفی و هم از جهت قلمرو منطقه‏ای از محدودیت نسبی برخوردار بود و تأثیر تاریخی چندانی نداشت.در مقابل از قرن دهم به بعد آشنایی غرب با تمدن و فرهنگ اسلامی،در خلال‏ جنگهای دویست سالهء صلیبی و تهاجم به اسپانیا از یک سو و مهاجرت دانشمندان شرقی و گنجینه‏های‏ فکری به اروپا پس از حملات مغول و آشوبهای‏ منطقه‏ای شرق و همچنین رونق بازرگانی با ممالک‏ شرقی از طریق سیسیل از سوی دیگر،تأثیر شگرفی در تاریخ تعلیم و تربیت مسیحی غرب بر جای گذاشت که‏ البته مستلزم پژوهشی دیگر است.

در دوران سوم تاریخ آموزش و پرورش کلیسایی-که‏ شامل چهار تا پنج قرن آخر قرون وسطی است-به‏ موازات تربیت کلیسایی،نوع دیگری از آموزش و پرورش نیز رواج یافت که به آموزش شوالیه‏گری یا اشرافی موسوم بود و عمدتا مبتنی بر آموزش فنون‏ رزمی،تربیت بدنی،موسیقی،آداب معاشرت با نجبا و اعیان و اشراف بود.این نوع از آموزش نه نهاد خاصی‏ داشت و نه آیین نامه و کتاب ویژه‏ای و نه هیچ نظم و ترتیب رسمی بر آن حاکم بود،بلکه در خانهء اشراف و به‏ شکل نوکری و سپس ندیمی صورت می‏گرفت.نمونهء برجسته‏ای از این نوع تربیت گادفوی فرماندهء مشهور جنگهای صلیبی در فلسطین است که مسؤول خون‏ صدها مسلمان می‏باشد.

در حیطهء تعلیم و تربیت مسیحی از جملهء دانشمندانی که در این دوران تأثیر به نسبت‏ چشمگیری گذاشت پیتر آبلار است که تحت تأثیر فرهنگ اسلامی نفوذ نموده به غرب،علیه آراء متداول‏ زمانش برخاست و کتابهایش بارها سوزانده شد و خود او ممنوع التدریس گردید.کتاب او به نام«چنین و نه‏ چنین»( ciS te noN )-که«شک»موضوع اصلی آن‏ است-یکی از رخدادهای مهم تربیت مسیحی در این‏ دوران به شمار می‏آید.برای شک مبدأیی است که‏ موجب حرکت پژوهشی به سوی مقصد-که همان‏ حقیقت است-می‏گردد.او در این کتاب صد و پنجاه و هشت پرسش درباره اصول عقاید مطرح کرده و«در آنها چهرهء شاگردی را نشان می‏دهد که می‏پرسد نه‏ معلمی که موعظه می‏کند.گر چه در این حال هم‏ معرفت کامل و تام خداوند در او نمایان است».(27)در نظرات آبلار سعهء صدر،احترام و بزرگداشت فلاسفه به‏ ویژه سقراط و افلاطون،مبارزه با آراء رایج و توجه به‏ پژوهش آزاد و خردگرایی یونان مشهود است.

اگر چه تأثیر سد شکنانهء آبلار در قرن یازدهم و دوازدهم بسیار مهم است ولی تأثیر آراء سنت توماس‏ آکوئیناس(1225-1274)بر مسیحیت به طور عام‏ و بر تربیت مسیحی به طور خاص در این دوره و دورانهای بعد غیر قابل مقایسه با دیگران است.او مظهر کامل حکمت اسکولاستیک است که زمینهء تفکر و اندیشه را فراهم نموده و در تلفیق آیین مسیحیت با فلسفهء ارسطویی و بنای فلسفه‏ای مبتنی بر واقعیات‏ محسوس خارجی و طریق استدلال استقرایی نقش به‏ سزایی داشته است.سنت توماس به تحکیم و تنظیم‏ اصول عقاید و مبانی تربیت کاتولیک مبتنی بر اتحاد عقل و ایمان و یا علم و الهیات تحت تأثیر آراء ابن سینا و ابن رشد پرداخت،هر چند او شدیدا با رشدیون‏ (طرفداران ابن رشد)به مبارزه پرداخت و به همین‏ دلیل هم رهسپار پاریس شده بود.(28)مجموعهء بیست‏ و یک جلدی کتاب«الهیات عالی»او-که هم‏ دایرة المعارف دانش و فلسفه قرون وسطایی است و هم‏ دربر گیرندهء ادلهء عقلی و نقلی(از کتاب مقدس و آراء اولیای کلیسا)در شروح و دفاع از معتقدات مسیحیت‏ می‏باشد-اثر فکری بزرگی است که سبب شده‏ صاحبنظران،تاریخ قرون وسطی را سراسر ظلمانی‏ ندانند.توماس رساله‏هایی دربارهء وحدت عقل خصایل‏ قدرت نوشته و رسالهء«دربارهء حقیقت»( eD etatirev ) او نشان می‏دهد که به وجود قوایی در درون کودک‏ اعتقاد دارد که برخی از آنها بسته به شرایط خارجی امکان تحقق می‏یابد و برخی‏ دیگر ذاتا و صرفنظر از تعلیمات معلم رشد می‏نمایند.

از سوی دیگر دو بخش از آگاهیهای آدمی را غیر قابل‏ تعلیم و تدریس می‏داند که عبارتند از اصول اولیه غیر قابل اثبات که مورد درک مستقیم ذهن است و فضایل‏ اخلاقی که تنها از طریق عمل و تکرار و تقلید حاصل‏ می‏آیند.بنابراین تعلیم و تربیت دو جنبهء نظری،شامل‏ حکمت،منطق،علم و هر آنچه قابل بیان با زبان نمادین‏ است و جنبهء عملی،شامل تزکیه و خودسازی و تلاشهای زاهدانه دارد.(29)او فروغ عقل را موهبتی‏ الهی می‏داند که ضمن تربیت شکوفا می‏گردد و تربیت صحیح-که موجب تحقق ماهیت عقلانی انسان‏ است-را آرمان کلیسا معرفی می‏کند،گر چه تربیت‏ ناصحیح را اسباب دوری از خدا و غرور و نخوت فکری‏ می‏داند.تربیت صحیح از نظر سنت توماس مبتنی بر شناخت درست از انسان که همانا شناسایی او در کلیتش هست می‏باشد،چرا که وحدت و کلیت وجود آدمی قابل تجزیه به خواص جسمانی و روحانی نیست‏ چون انسان جسمی نیست که به او روح عطا شده باشد بلکه وجود صاحب عقل و روحی است که به او جسم‏ عطا شده.یعنی در انسان‏شناسی سنت توماس روح و عقل اصالت دارد و جسم فرع نازل وجود انسان و البته‏ شرط لازم جهت نیل به معرفت و تکامل،به شمار می‏آید.برای سنت توماس کسب معرفت و شناخت‏ مستلزم حواس و تجارب حسی یعنی وساطت جسم به‏ عنوان مقدمه است.توماس دو نوع رفتار عقلانی و اخلاقی را فطری بشر و زمینه‏هایی برای تحقق ماهیت انسان در سایه علم اعم از علم متا فیزیکی و فیزیکی،و همچنین فضیلت اخلاقی می‏داند و در این نقطه بر اهمیت تعلیم و تعلم تأکید می‏کند.نقش معلم که‏ واسطهء خدا و خلق است فراهم آوردن مقدمات معرفت‏ است ولی معرفت قائم به ذات شاگرد و خرد اوست.

«معلم نقش انتقال دهنده معلومات را به متعلم ندارد بلکه با ارائهء مثالهای ملموس یا حقایقی که از کلیت و جامعیت کمتری برخوردارند شاگردان را قادر به درک‏ اصول و ضوابط استدلال و استنتاج منطقی‏ می‏سازد».(30)سنت توماس در مقایسه با سنت‏ آگوستین،ارزش و اعتباری بیشتر برای معلم قائل است‏ و اگر چه او به تقلید از آگوستین،خدا را معلم درونی‏ بشر می‏داند ولی راه اعتبار بخشیدن به معلم و کار او را باز نموده،جایگاه مستحکمتری برای تعلیم و تربیت‏ تدارک می‏بیند.به نظر توماس،تعلیم و تربیت فرایندی‏ است که به موجب آن از یک سو دیدهء عقل آدمی برای‏ درک رموز و اسرار طبیعت و رابطهء آنها با منشأ ماورای‏ طبیعی‏شان گشوده می‏شود و از سویی دیگر از لحاظ اخلاقی،آدمی به کمک ارادهء آزاد و کسب اخلاق نیکو برای عمل به منظور رسیدن به عالیترین خیرها و فضایل آماده می‏گردد.

نظرات تربیتی توماس اگر چه بالنده‏تر از آراء پیشینیان مطرح می‏شود ولی هنوز هم در سطح‏ انتزاعی و کمتر اجرایی قرار دارد.و نقاط ابهام فراوانی‏ هم دارد از جمله ابهام در تحقق و ابهام در ماهیت‏ انسان با توجه به اصول اعتقادی زیر بنایی مسیحیت‏ مبنی بر شرارت ذاتی و ماهیت شرّ طلب و گناه آلوده‏ بشر.معلوم نیست که منظور از تحقق ماهیت انسان در نظریه آکوئیناس چیست؟به نظر می‏رسد این رأی‏ آکوئیناس مبنی بر تعریف تعلیم و تربیت به عنوان‏ اسباب تحقق ماهیت انسان از نظرات متفکرین اسلامی‏ ریشه گرفته باشد که بر اساس انسان شناسی اسلامی‏ با هیچ مشکلی رو به رو نیست ولی با توجه به‏ انسان شناسی مسیحی دچار تعارض اساسی است. ابهام دیگر در نقش معلم و نسبت او با انتقال علوم و چگونگی نحوهء تدریس است.همچنین ابهام در جایگاه‏ اراده و آزادی انسان در جریان تعلیم و تربیت و زندگی.

به جز سنت توماس و آبلار،آنسلم،آلبرت کبیر، توماس داکن،ویلیام اوکام از دیگر حکمای بر جستهء اسکولاستیک هستند که شرح آراء آنها در این نوشتار کوتاه نمی‏گنجد.افزون بر اینها عامل دیگری که تعلیم‏ و تربیت غرب را در این دوران به شدت متأثر نمود، فلسفهء اسکولاستیک و روش اهل مدرسه بود.این‏ فلسفه که رسما از قرن یازدهم تا چهاردهم رواج داشت‏ -گرچه قبل و پس از آن هم افراد بسیاری در روش و بینش اسکولاستیکی بوده‏اند-(31)در پی چند عامل از جمله بروز جنگهای صلیبی و ارتباط ملل اروپایی با ملتهای شرق و آشنایی با فرهنگ شرقی که موجی از شک و بدعت را پدید آورد،همچنین مخالفت روز افزون‏ با مسألهء تثلیث-که از مهمترین اصول اعتقادی کلیسا بود-و انشعاب و افتراق در مسیحیت به دلیل تأویل و تفسیرهای متعدد از این اصل،همچنین اعتقاد به‏ ارتباط انسان با خدا از طریق شعایر هفتگانه(32)و بدون دخالت کلیسا(که این مطلب فلسفهء وجودی‏ کلیسا را زیر سؤال می‏برد در حالی که باید توجه‏ داشت که دو عامل ایمان و اعمال حسنه لازم و ملزوم‏

یکدیگرند و کلیسا اعمال حسنه را تحت قاعده و نظم‏ می‏کشد تا ایمان خود به خود در فرد به وجود آید)(33)

و عواملی از این قبیل سبب شد تا اربابان کلیسا برای‏ مقابله با امواج مخالف،با به خدمت گرفتن منطق‏ ارسطویی(34)جهت توجیه عقاید کلیسایی فلسفه‏ مدرسی را ایجاد نمایند و بدین وسیله هم به‏ سازماندهی آراء مسیح بپردازند و هم به طریق استدلال‏ عقلی به دفاع از مسیحیت توفیق یابند.این فلسفه به‏ زودی توسعه یافت و نظام تربیتی و تحقیقی کلیسا را که نظام تربیتی غالب بلکه منحصر به فرد غرب بود تحت سیطره گرفت و محدودیتهای سختی حاکم کرد از جمله اینکه: -پژوهش تنها تا سطحی که با اصول عقاید مسیحیت تصادم نیابد مجاز بود،هر چند که بخشی از این اصول عقاید حاصل یافته‏های غیر تام گذشتگان و نظریه اثبات نشده آن زمان بود.

-نظریه تقدیم ایمان بر عقل در فلسفهء اسکولاستیک‏ سبب شده بود که همواره عقل و علم در خدمت اثبات‏ باورهای کلیسا باشند نه کشف حقیقت،و حقیقت جویی فرع بر تثبیت عقاید مذهبی شد.

-تحقیق تنها حول مباحثی دور می‏زند که کلیسا پیشنهاد می‏نمود نظیر سر نوشت بشر،تزکیه نفس،جبر و اختیار،تثلیث و قلب ماهیت و اگر آراء پژوهشگری به‏ ذائقهء شورای عالی کلیسا خوش نمی‏آمد و محکوم‏ می‏شد باید فرد مذکور توبه نموده و منکر یافته‏های‏ خود می‏شد(هر چند شواهد علمی کافی داشت).

-روش عمدهء تحقیق بحث و استدلال بود و برای‏ استقراء یا شواهد تجربی جایی وجود نداشت.

-هدف تربیتی اهل مدرسه آموزش حکمت و الهیات‏ و علوم مدون به طلبه‏ها و پرورش نیروی بحث و استدلال منطقی در شاگردان بود و مباحثات علمی و تربیتی بیشتر آکنده از لفاظی،خرافات و اصطلاحات‏ مغلق بود.

-روش تدریس نیز مبتنی بر متن درسی و شامل‏ تجزیه متن به اجزاء و بحث درباره هر جزء از حیث معنا، علت و...بود و بررسی ادلهء مخالف و اثبات یا رد قطعی‏ و طرح ایرادات و پاسخ دهی می‏شد.

-اگر چه آراء حکمای سلف از افلاطون،ارسطو،نو افلاطونیان تا دانشمندان مسلمان مثل فارابی،ابن‏ سینا و ابن رشد و...و حتی علمای یهودی،مورد استفادهء اهل مدرسه قرار گرفت و آنها به جرح و تعدیل‏ این آراء طبق اصول تعلیماتی خود پرداختند ولی نه‏ تنها از محدودهء معلمان قدیم پا فراتر نگذاشتند که‏ آموزهء اصلی آن عالمان خردمند را که همانا روش‏ پژوهش بی‏قید و بند و روح حقیقت طلبی آنها بود، مغفول عنه قرار گرفت و همین منشأ اکثریت فسادهای‏ تربیتی در این دوران و دین گریزی دورانهای بعدی شد.

البته منصفانه باید گفت که نظام تعلیم و تربیت‏ مسیحی در زنده نگه داشتن چراغ دانش در تمام قرون‏ وسطی به ویژه طی قرون تاریک 10-5 که تمدن و زندگی مدنی به علت سلطهء بربرها بر امپراتوری روم، فرو پاشید نقش بسیار برجسته‏ای داشته است.این تنها مدارس صومعه‏ای بودند که تحصیلات ابتدایی را ارائه‏ می‏نمودند و تنها راهبان بودند که در نسخه برداری از متون و حفظ و انتقال آنها به نسلهای بعد و حمایت از کتابخانه‏ها کوشیدند.تنها گروههای تبشیری‏ مسیحیت بودند که در دوران سلطهء خرافات و اوهام به‏ نشر اندیشه‏های بلند مسیحی پرداختند و با تقویت و تثبیت فعالیتهایی چون تأمل در مسایل دینی،اشتغال‏ به عبادت،تثبیت و تقویت ارزشهای معنوی،دوری از مظاهر دنیا پرستی،مفری برای انسان غربی از انحطاط اخلاقی و مدنی فراهم آوردند و ملجأ و پناهگاهی برای تهیدستان،بیماران،کودکان یتیم، زنان و دختران بی‏پناه و...تدارک دیدند و به خدمات‏ اجتماعی گسترده نظیر تأسیس و ادارهء نهادهای‏ تربیتی(35)،آبادی سرزمینهای بایر و تغذیه بینوایان و پناه دادن به مسافران(ابن سبیل)و ایجاد کتابخانه‏های گرانقدر(36)و زنده نگه داشتن دو زبان‏ یونانی و لاتینی و توسعهء هنر(37)و تربیت کارگزاران، قضات،دانشمندان،سیاستگذاران(38)و آموزگاران و...

پرداختند و بدین ترتیب هم زمینهء گرایش اکثریتی از مردم را به یکی از ادیان الهی فراهم آوردند و دامنهء شرک و الحاد را محدود کردند و هم گنجینهء گرانبهایی‏ از فرهنگ و تمدن را(هر چند ناخواسته)در اختیار جنبشهای فکری-عقیدتی قرن 16 و 17 قرار دادند و در عین حال در این دوران طولانی به ایجاد وحدت‏ سیاسی-اجتماعی و وفاق دینی و ارائه یک قانون‏ اخلاقی و انتظام اداری در بسیاری از ممالک اروپایی‏ همت گماردند.

دوران چهارم:

دوران چهارم در تاریخ آموزش و پرورش مسیحی‏ غرب از قرن شانزدهم با نهضت پروتستانتیزم آغاز می‏گردد.و در جست و جوی ریشه‏های تاریخی آن تا اواخر قرن نهم یعنی زمان جنبشهای«بوگومیلها»در شبه جزیرهء بالکان می‏توان به عقب بازگشت و پس از بوگومیلها،جنبشهای«کاتارها»در اروپای غربی،«آلبی‏ ژواها»در ایتالیا و آلمان،«جندب»در فرانسه و سر انجام‏ قیام«جان وایکلیف»در قرن سیزدهم در انگلستان و قیام«جان هوس»در قرن چهاردهم در چک قابل‏ بررسی است.عوامل مشترک مؤثر در همهء این نهضتها عبارت بودند از: -عوامل عقلانی:نارسایی عقاید و شعایر مذهبی‏ کلیسا.

-عوامل اجتماعی:تضادهای درونی میان کلیسا و شاهزادگان،جنگها،رفتار وحشیانه با مخالفین

-عوامل اقتصادی:فقر و تهیدستی مردم از یک سو و سودجویی و مالیات سنگین کلیسا از سوی دیگر و اوج‏ و افسون تجارت و صنعت در مناطق گوناگون و بر حسب زمانهای مختلف.

البته در سه-چهار قرن تأخیر نهضتهای اصلاح‏ مذهبی،نهاد انگیزاسیون که از قرن سیزدهم تشکیل و به تدریج در سراسر اروپا به ویژه اروپای مرکزی و اسپانیا سایهء سیاهش را گسترانده بود،یکی از عوامل بسیار مؤثر بود.ولی به رغم تلاشهای انگیزاسیون که به‏ تعقیب و آزار و شکنجهء مخالفین کلیسا و نابودی فرقه‏ها و ویرانی شهرها و جنگهای مذهبی و جنایات‏ وحشتناک دیگر اقدام می‏نمود،زمینهء آماده‏ای به وجود آمد که با اعتراض لوتو(1546-1438)علیه یکی از هویداترین مظاهر فساد کلیسایی یعنی عفونامه فروشی‏ به توفان نهضت پروتستانتیزم بدل گشت و محیط آماده،هدف محدود لوتر را-که ایجاد زمینه‏ای برای‏

مباحث علمی در دانشگاه بود-به یک نهضت گستردهء مذهبی تغییر داد.

باید گفت عوامل متعددی در فراهم آمدن زمینه‏های‏ مساعد برای نهضت پروتستانتیزم و لوتر دخیل بود از جمله:1-نهضتهای محلی به ویژه شورش والدنیان و آلبی ژواها،(39)2-استقلال نواحی مختلف اروپا که منجر به تضاد میان منافع ملی با منافع کلیسای جهانی‏ کاتولیک می‏شد،3-عوامل اجتماعی نظیر فساد مالی‏ دستگاه کلیسا و اختراع چاپ و نشر کتاب مقدس در میان مردم(40)و عدم سازش دولتها با کلیسا و ایجاد شکاف بین آنها(41)4-انقلاب اقتصادی اروپا که‏ منجر به توسعهء قدرت طبقه متوسط و جایگزین شدن‏ نظام سرمایه داری صنعتی به جای نظام فئودالی شد. 5-توسعهء دانشگاهها که از سویی به روشنگری‏ توده‏های مردم انجامید و از سوی دیگر تعداد کثیری‏ از دانشجویان فقیر را در شهرها سرگردان نمود(42)و 6-آراء اومانیستهای شمال اروپا و مخالفت ایشان با کلیسا و روش اسکولاستیک مثل اراسموس رابله و نظرات عرفایی چون اکهارت و یوکیم فیوری که معتقد به امکان تقرب شخصی و اصالت تجربیات متا فیزیکی‏ فردی بدون وساطت کلیسا بودند.و آراء فلاسفه‏ای‏ چون اوکام که منکر حقایق کلی بودند و جزء را واقعیت‏ می‏پنداشتند و عوامل دیگری از این قبیل.

اعلامیهء نود و پنج ماده‏ای لوتر در کلیسای ویتنبرگ‏ ( grebnetiW )که در برگیرندهء طعنه‏های فراوان علیه‏ پاپ بود و به دنبال آن احضار او توسط پاپ و سرکشی‏ مجدد او و برگزاری مجالس بحث و مناظره و سپس‏ انتشار سه رسالهء مشهور به«رسالات بزرگ‏ اصلاح طلبی»و بالاخره مبارزهء مستقیم با پاپ و امتیازات اعتباری استفان در رسالهء«به نجبای مسیحی‏ آلمان»(43)سبب شد که بر تعداد طرفداران او به ویژه‏ در میان اهل علم افزوده شود.در ادامهء این طریق پاپ، لوتر را تکفیر نمود و لوتر با سوزاندن تکفیر نامهء پاپ در حضور مردم رسمیت خود را از کلیسای کاتولیک اعلام‏ نمود و سپس نظریهء جدیدی ارائه داد که بر طبق آن: ایمان و فهم شرط لازم و کافی برای درک و تفسیر انجیل است و درک انجیل به کلیسا و کشیشان منحصر نیست.بر طبق نظریه لوتر ایمان از کار نیک مهمتر است چون رستگاری حاصل ایمان است نه صرف عمل‏ صالح،و صلاح عامل مقدم بر صلاح عمل است.البته‏ ایمان لوتری ایمان مبتنی بر فیض حق است که بیشتر جنبهء شهودی دارد تا عقلانی و به لیاقت فرد چندان‏ مربوط نمی‏شود.انجیل تنها منبع معتبر مذهبی و الهامبخش آدمی به سوی خدا و روشنگر او در اخلاق‏ است.عیسی آیهء خداوند و شهادت او کفارهء گناه همه‏ مسیحیان و تنها عشای ربانی و غسل تعمید از میان‏ شعایر هفتگانه مسیحیت صحیح و معتبر است و تئوری‏ قلب ماهیت کاتولیک یک نظریهء ناتمام و بی‏اعتبار است.

اگر چه لوتر به دلیل توجه به تعلیمات واقعی کتاب‏ مقدس علیه فساد کلیسا قیام کرد،اما تربیت کلیسایی‏ به او اجازه نمی‏داد در مقابل خرافات عقل گریز چند صد سالهء مسیحیت قد علم نماید.گر چه وی اذعان‏ داشت که«شما نمی‏توانید عقل و انجیل را با هم‏ بپذیرید و یکی از اینها را باید فراموش کنید...اگر مطالب انجیل را با چشم عقل بنگریم غیر ممکن، بیهوده و بی‏معنی و غلط به نظر خواهد رسید...عقل‏ دشمن دین است،عقل بزرگترین فاحشه شیطان است‏ فاحشه‏ای که صورت آن به وسیله خوره و جذام خورده‏ شده و باید او را زیر پا انداخت و نابود کرد...و در آب‏ تعمید مغروق ساخت».(44)

تأثیر تربیتی کلیسا بر لوتر به حدی بود که او خود دچار تعصبی کور کورانه شد و علیه آن قیام کرد و به‏ زوینگلی( ylgnioZ )که همهء انسانهای پاک و نیکوی‏ غیر مسیحی را لایق بهشت می‏دانست،نسبت کافر و مشرک داد و یا با فرقهء آنابالپتیستها که موافق تعمبد مجدد بودند سرسختانه مبارزه نمود.به تدریج«لوتر خود را از یک نوآور انقلابی به طور نامحسوس به یک‏ مرد کلیسا مبدل ساخت و مجددا به قهقرا رفت...او در نیمهء دوم حیات خود با رضایت تمام می‏پذیرفت که‏ مخالفین کلیسای پروتستان را اعدام کنند».(45)

تأثیر تربیتی دیگر کلیسا بر لوتر مفهوم ترس از خدا بود که او را وادار نموده بود تا به قول نیگ«نه از روی‏ محبت به خداوند که از ترس آتش جهنم،رهبانیت را پذیرفت».فلسفه سیاسی لوتر مبتنی بر احکام پاولوس‏ درباره پیروی از سلاطین بود.او علیه دهقانان مبارز، رساله‏ای با نام«علیه توده‏های دهقانان غارتگر و جنایتکار»نوشت و قتل همهء کشاورزانی که علیه‏ حکومت و ستم ملاکین قیام نموده بودند را واجب‏ دانست.تعلیم و تربیت نیز برای لوتر نه تنها فرآیند رشد انسانها و تهذیب اخلاق و انتشار و تبلیغ آیین مسیحیت‏ بود که ابراز تحکیم و تثبیت حکومت نیز به شمار می‏آمد.و اگر چه به ادعای کتاب«فرهنگ لغات»بخش‏ تعلیم و تربیت«مارتین لوتر مصرانه تعلیم و تربیت را مورد تأکید قرار می‏داد چون او مجددا دریافته بود که‏ همهء معتقدین توان کشیش شدن دارند»(46)و بر تربیت بزرگسالان بدین دلیل اصرار می‏ورزید که معتقد بود همهء مؤمنین به مسیحیت،به ایمان خردمندانه‏ فرا خوانده شده‏اند ولی«برای مارتین لوتر تحصیل‏ مدرسی نه تنها برای رشد و توسعهء تعین مسیحی‏ اساسی بود که برای آماده سازی اشخاص جهت رهبری‏ کلیسایی و مدنی نیز اهمیت داشت»(47)لوتر در باب‏ اهمیت تعلیم و تربیت در نامه‏ای به شهرداران آلمان‏ می‏گوید«به قضاوت من هیچ گناهی چون فراموش‏ کردن تربیت کودکان در نظر خدا ستم شدید بر جهان‏ و مستحق عقوبت سنگین نیست».شاهکار تربیتی لوتر در تأکید بر همگانی شدن تعلیم و تربیت و بر دولتی‏ شدن آن است«آموزش و پرورش باید به هزینه دولت و برای همهء مردم باشد اعم از توانگر و درویش و شریف و وضیع و پسر و دختر».(48)اصول تربیتی لوتر عبارت‏ بود از: 1-مخالفت با تعلیم و تربیت اسکولاستیک که روش‏ منحطی داشت و به معانی بیان توجه بسیار می‏نمود و همین موجب نخوت فرد بود و همچنین پیشرفت‏ اخلاقی را مورد توجه قرار نمی‏داد.

2-مخالفت با انسان گرایانی چون اراسموس که‏ توجه بیش از حد به ادبیات باستان و استقلال فکری‏ نشان می‏دادند در حالی که انجیل و ایمان منابع‏ اصلی تعلیم و تربیت هستند نه ادبیات باستانی که‏ دارای نظام پست و منحط اخلاقی است.

3-تأدیب و مهار انگیزه‏های شیطانی البته به‏ صورتی که جنبهء انسانی داشته باشد مجاز است و موعظه خصوصا دربارهء احترام به والدین و وظیفه شناسی جای خاصی دارد.

4-روش تلقین و تقلید بهترین روش تربیتی است و تأکید بر آموزش مذهبی به عنوان بخشی از برنامهء درسی ضروری است.بنا بر این دو کتاب«شرعیات» برای کودکان و بزرگسالان را نوشت و آنها را افزون بر کتاب مقدس جزء اساس برنامه قرار داد.

همچنین لوتر به تربیت در خانه‏ ( ylimaF nitacude )تأکید داشت.نهضت لوتریسم که‏ در آلمان در 1517 آغاز شد به تدریج توسط زوینگلی و سپس کالون به سوئیس سرایت نمود و از طریق‏ سوئیس به کشورهای دیگر اروپا نظیر هلند،اسکاتلند، انگلیس،آمریکا،سوئد و اتریش که زمینه‏های‏ اجتماعی و فرهنگی برای پذیرش پروتستانتیزم در آنجا آماده بود،گسترش یافت.در زمینهء گسترش و تبلیغ‏ مسیحیت پروتستانی کالون مؤثرترین چهرهء پروتستان‏ به شمار می‏آید.کالون فرانسوی که در«اورلئان»به‏ تحصیل حقوق و در دانشگاه«بن»به فراگیری الهیات‏ پرداخته بود،هجده سال پس از آغاز نهضت پروتستان‏ علیه کلیسای کاتولیک طغیان نمود و از فرانسه به‏ سوئیس گریخت و کتاب«نهاد دین مسیح»(49)را برای‏ پروتستانها نوشت و در آن به تشریح اصول عقاید پروتستان با روشی مشروع اقدام کرد.وی در تعصب‏ مذهبی گوی سبقت را از کاتولیکها ربوده و به دیکتاتور اخلاقی ژنو تبدیل شد و بر همین اساس دولتی‏ تئوکراسی یا کاهن سالاری بر مبنای اعتقاد به شرارت‏ ذاتی بشر و برتری قانون خدا(کلیسا)بر قوانین بشر بر پا نمود.

گرایشهای جبری و دترمینیستی در اندیشه‏های او- که معتقد بود از ابتدا بر پیشانی هر کس نوشته شده که‏ به بهشت می‏رود یا به جهنم-مشهود است.زندگی‏ اخلاقی مورد نظر کالون مبتنی بر خویشتن داری،ایثار، پرهیز از لذایذ دنیا و شهوات،مبارزه با منکرات،قناعت، عفاف،صرفه جویی،عبادت و کار بود.تأکید او بر کار و فردگرایی و مخالفتش با آرمان فقر گرایی مذهب‏ کاتولیک به گفتهء تاونی( yenwaT )موجب رشد سرمایه داری شد زیرا پیروان کالون توفیق مادی را می‏ستودند و فضیلت ثروت را یکسان می‏دانستند و اعتقاد داشتند اغنیا پاداش لیاقت عالی خویش و فقرا کیفر تنبلی‏شان را دریافت می‏کنند.از سوی دیگر تأکید کالونیسم بر کار به توسعه تعلیم و تربیت تولیدی‏ و فنی که متناسب انقلاب اقتصادی آن دوران بود، انجامید،کالون تربیت را ابزاری علیه شیطان و غرایز می‏دانست که دارای نظام اخلاقی است.او گر چه با تحصیلات عالی زنان مخالف بود ولی تربیت مذهبی را برای همهء مردم توصیه می‏کرد.او با تأسیس اولین‏ دانشگاه در ژنو به تحقق عملی آرمان تربیتی خویش‏ پرداخت.روش غالب در این دانشگاه همان روش‏ قیاس مبتنی بر تعلیمات علمی قدیمی بود و رسالت‏ اصلی تعلیم و تربیت آموزش کتاب مقدس و اصول‏ تعلیمات مسیح بود.برنامه‏ای سخت،منضبط و خشن‏ بر آن مرکز حاکم بود.دعا،عبادت،موعظه،پرسش و پاسخ جزئی از برنامه به شمار می‏رفت و نظارت و تنبیه‏ و مجازات در برابر عذاب جهنم هیچ انگاشته می‏شد. رخنهء تعصبات کور در کالونیسم،دوباره آدم سوزی و شکنجهء دانشمندان از جمله میشل سرو(کاشف‏ جریان خون)و آزار مخالفین را مرسوم کرد،و این خود انحراف بزرگ پروتستان از اهداف آزادیخواهانه اولیه‏ بود.

کالون در پاسخ به اعتراضات فراوانی که به این روش‏ وحشیانه می‏شد دفاعیه‏ای نوشت و از«تورات»برای‏ توجیه اعمال خود شواهدی آورد.ویل دورانت-که‏ همواره برای پرهیز از بد نام شدن روحانیت کلیسا می‏کوشید-دربارهء کالون می‏نویسد:«بسیار مشکل‏ می‏توانیم مردی را دوست بداریم که روح بشر را با پوچ‏ترین و کفر آمیزترین تصور از خداوند تیره و تاریک‏ ساخته است».(50)به این ترتیب رفورماسیون موجب‏ تحول اساسی در برداشتهای مذهبی نشد و به همان‏ تعصب و برداشتهای اسطوره‏ای مسیحیت مبتلا گشت. آخرین تودهء هیزم سوزاننده در 1793 بر پا شد یعنی‏ حدود 1500 سال بسیاری از مخالفین کلیسا به نام‏ عیسی و برخلاف دستورات عیسی و در راه تثبیت‏ قدرت کلیسا شکنجه و سوزانده شدند.در مجموع‏ می‏توان نتایج تربیتی نهضت پروتستان را چنین‏ دسته بندی کرد.

نتایج مثبت:1-توسعه نقش به نسبت مثبتی از انسان و تقویت مقام فرد در تربیت و مذهب و اصالت‏ دادن به او در تجربه‏های دینی 2-ایجاد اصلاحات در اصول اعتقادی کلیسا که مبنای نظری تعلیم و تربیت‏ مسیحی است و هم در جریان اداری و مالی آن به عنوان‏ نهاد اجرایی تعلیم و تربیت مسیحی،3-گسترش توجه‏ به زبانهای مادری و فراهم آوردن موجبات رشد و انتظام‏ یافتن زبانهای بومی،4-توسعهء آموزش و پرورش‏ همگانی و رایگان و حتی اجباری 5-توسعهء جنبشهای‏ آزادیخواهانه و نهضتهای تربیتی.

نتایج منفی:1-گسترش هرج و مرج اعتقادی و بی‏ثباتی مذهبی و تفرق و پراکندگی دینی 2-رشد اقتصاد سود جویانهء سرمایه داری و فردگرایی مادی و دنیا طلبی و بی‏توجهی به خدمات اجتماعی و ایثار و انفاق 3-فقر زندگی روحی و تربیت اخلاقی.البته نکتهء قابل توجه این است که به نظر می‏رسد نهضت‏ پروتستان در برابر توفان نهضتهای علمی و فرهنگ پژوهی و انسان گرایانه قرن 16 و 12 به عنوان‏ عامل تسکین عمل نمود که مانع فروریزی اساسی‏ مذهب در غرب گردید،چرا که شدت تهاجم جنبشهای‏ این دو قرن تا حدی بود که اگر انعطاف جنبش‏ رفورمیسم طبق مقتضیات زمان و توسط کشیشان و معتقدین به مذهب نمی‏بود،شاید اکنون از مسیح و مسیحیت اثری نمانده بود و البته نارساییهای‏ پروتستانتیزم خود سبب جنبشهای دیگری گردید که‏ برخی از آنها به ظهور فرقه‏هایی در جبههء مخالف‏ (کاتولیک)منجر شد و برخی دیگر جنبشهای‏ آزادیخواهانه‏ای بود نظیر آناباتیستها و کواکرها که مورد سوء ظن و مخالفت کاتولیکها و پروتستانها قرار داشتند.در میان فرقه‏های کاتولیک که شامل‏ ژانسنی‏ها،یسوعیان،برادران مسیحی و اورسلین‏ها می‏شد،نهضت یسوعیان بیش از همه صبغهء تربیتی‏ داشته است زیرا این فرقه در قرن شانزدهم و هفدهم به‏ رهبری لویولا در پی ریزی یک نظام تربیتی منسجم که‏ دویست سال به عمر خود ادامه داد و در سراسر اروپا گسترش یافت،توفیق فراوان کسب کردند.داعیهء اصلی این گروه،اطاعت و انقیاد محض از پاپ و پرداختن به عفاف و نظم و رویگردانی از مال دنیا بود. تقویت قدرت پاپ و نابود سازی پروتستان و تثبیت عقاید کاتولیکها از اهداف آنها به شمار می‏رفت.توجه آنها بیشتر معطوف به تحصیلات متوسطه و عالی بود و عنایتی به آموزش دبستانی نداشتند.کودک را از سن‏ نوجوانی(14-10 سالگی)می‏پذیرفتند و دو سال‏ صرف تعلیمات دینی و نه سال در دورهء عالی صرف‏ آموزش لاتین و یونانی و تعلیمات دینی و نیایش و نماز و تأمل و تفکر و مراقبه و اعتراف و دیگر تربیتهای اخلاقی‏ می‏شد و سه سال بعد را صرف تحصیل فلسفه شامل‏ (منطق،روان شناسی،اخلاق،حکمت الهی و حکمت‏ ماوراء طبیعت و علوم ریاضی و طبیعی)می‏کردند و به‏ فارغ التحصیلان این مرحله درجهء لیسانس اعطا می‏شد.چنانچه شش سال بعد در رشتهء الهیات به‏ تحصیل ادامه می‏دادند و رساله‏ای تدوین می‏نمودند و درجه دکترا دریافت می‏کردند.

نظام آموزشی یسوعیان منظم،عمیق و با معلمین‏ کار آزموده و مدارس جاذب و قابل توجه و جدی خود منحصر به فرد بود.بسیاری از ناموران دانش و سیاست‏ از محصلین این مدارس بودند که در نظامهای آموزشی‏ کشورهای دیگر نیز تأثیر گذار بودند.در پایان قرن هفده‏ تعداد مدارس یسوعیان به 769 مدرسه و دویست هزار شاگرد رسید.این نظام آموزشی با تحقیق و پژوهش‏ چندان موافق نبود و به دلیل عدم توجه به تغییرات و دگرگونیهای اجتماعی اروپا و عدم تطابق با مقتضیات‏ زمان و همچنین به دلیل اختلاف با دولتها و فرقه‏های‏ دیگر و تحت تأثیر تلاشهای برخی متفکرین و نوشته‏های امثال پاسکال بر ضد آنها،از اواسط قرن‏ هیجدهم از اکثر کشورهای اروپایی رانده شدند و سر انجام در 1773 به وسیلهء پاپ منحل گشتند.

غیر از یسوعیان،«ژانسنی‏ها»( stsinesnaJ )در قرن هفدهم در فرانسه برای رهایی بشر از فساد ذاتی‏ خود به تأسیس آموزشگاهها و مدارس کوچکی‏ پرداختند و تحت تأثیر فلسفهء دکارت در رشد عقلانی‏ کودکان کوشیدند.البته آنها برخلاف یسوعیان به‏ توسعهء زبان مادری و تقدم آن بر زبان لاتین و یونانی‏ اعتقاد داشتند و به تألیف کتابهایی در صرف و نحو، منطق،هندسه و تعلیم و تربیت اقدام کردند.و در توسعهء زبان و ادبیات و همچنین نزدیک نمودن ارتباط معلم و شاگرد در درون کلاسهای کوچک تلاش‏ نمودند.

فرقهء«برادران مسیحی»نیز در قرن هفدهم و تحت‏ رهبری لاسال در فرانسه،مشابه کار یسوعیان را در آموزش متوسطه،در سطح ابتدایی انجام دادند و منشأ اثراتی شدند.آنها با تأسیس مدارس حرفه‏ای برای‏ نخستین بار آموزش گروهی را مرسوم نمودند و به‏ تربیت معلم و تأسیس دانشسرا پرداختند و معلمی را به عنوان تخصصی مهم و در انحصار گروهی خاص‏ مطرح کردند.رواج تنبیه بدنی،و تعصب از ضعفهای‏ این مدارس-که در اواخر قرن هیجدهم به 122 مرکز رسیده بود-محسوب می‏شد.

در مجموع هدف آموزش و پرورش کاتولیکی پرورش‏ افراد پارسا و مطیع و متدین بود.بدین جهت آموزش‏ تعلیمات دینی و ادبیات در رأس برنامه‏ها بود.دربارهء تعلیم و تربیت دختران تنها فرقهء«اورسلین‏ها»-که‏ متشکل از زنان راهبه بود-اقداماتی انجام داد و تحت‏ نظارت فنلن( noleneF )در کشورهای کاتولیک مراکز آموزشی تأسیس گردید.فنلن در کتاب«پرورش‏ دختران»،معتقد است باید آنها را برای وظایف‏ حقیقی‏شان تربیت نمود و غرایزشان را نباید در هم‏ شکست و بهترین طریق،آموزش از راه قصه و حکایت و با توسل به محسوسات است و بنا بر این مجموعه‏ حکایتی تحت عنوان«سرگذشت تلماک»نوشت.به جز این اقدامات محدود کار بر جسته‏ای توسط کلیسای‏ کاتولیک دربارهء تربیت دختران صورت نگرفت.

همان گونه که اشاره شد می‏بینیم که«در طی تاریخ، تعلیم و تربیت مسیحی ساختارهای رسمی و غیر رسمی آموزشی را شامل می‏شده است و کلیسا هم به‏ وسیله آنچه انجام می‏داده،اجتماعی کردن(51)و به‏ وسیلهء آنچه می‏گفته است آموزش(52)به تعلیم‏ پرداخته است.البته اهمیتی که کلیسا به هر یک از اینها می‏داده بر حسب زمان و مکان متفاوت بوده‏ است»(53)و تاکنون نیز جریانات آموزش و پرورش‏ مسیحی بدون شک،هویت فرقه‏ای و مذهبی مسیحیان‏ را شکل می‏بخشیده است.اگر چه از قرن هیجدهم به‏ دلیل ویژگیهای روح جامعهء صنعتی غرب که مقتضی‏ تعلیم و تربیتی بر اساس دین و مذهب نبود و با تربیت‏ سکولار سازگاری بیشتری نشان می‏داد،نقش‏ مسیحیت در اداره و هدایت نظامهای تربیتی غرب اعم‏ از کاتولیک یا پروتستان بسیار کم رنگ بوده است.(54)

زیرا روح جامعهء مدرن یا صنعتی دو ویژگی مهم دارد که‏ «اولین آن تمرکز فعالیتهای انسان بر تحقیقات روشمند ( laciditem )و دگرگونی فن آورانه( lacinhceT ) دنیای او که شامل خود او و فقدان متعاقب تعمق در مواجهه با واقعیت نیز می‏شود،است.واقعیت علوّ درونی‏اش را از دست داده...و جهان خود کفا شده از منظر نیازها و تمایلات بشری قابل اداره و قابل تغییر گشته است.از اوایل قرن هیجدهم خدا از صحنهء قدرتمند تلاشهای بشری کنار رفته،او در کنار جهان‏ بدون رخصت تعامل با آن قرار گرفته‏[!]...و جهان به‏ اربابش انسان واگذار گشته که این وضعیت به دومین‏ ویژگی روح جامعهء صنعتی‏[یعنی دین گریزی‏]رهنمون‏ می‏باشد».(55)

البته این ویژگیهای روحی جامعهء مدرن غرب در دهه‏های پایانی قرن بیستم مغشوش گردیده،اکنون‏ رویکردهای انسان گرایانه و اگزیستانسیا لیستی به‏ مصائب( tnemaciderp )بشر،همچون اعتراضی‏ نیرومند و فزاینده علیه روح صنعتی حاکم بر غرب تکون‏ و تشکل می‏یابد که در این ضمن نقایص اجتماعی و اخلاقی تعلیم و تربیت سکولار غرب همه بیش از پیش‏ هویدا می‏شود و این احتمال وجود دارد که جامعهء پست‏ مدرن غرب در قرن آینده چرخشی مجدد به سوی‏ تربیت مذهبی و شکل متکاملتر تربیت کلیسایی‏ داشته باشد.

پی نوشت:

(27)-مایر،پیشین به نقل از کتاب hcaeL.F.A , lanoitacudE .srertrahc ) weN kroy : smantup.P.G ' snos 11919(. .P.P 73.

(28)-گالین رنان،«تاریخ علم کمبریج»،حسن افشار،تهران،چاپ‏ اول،نشر مرکز 1366.

(29)-تشابه این نظرات با آراء متفکرین اسلامی در قرنهای اول‏ تاریخ اسلام امکان احتمال تأثیر پذیری توماس از اندیشه‏های تربیتی‏ اسلامی را می‏گشاید.

(30)-دفتر همکاری حوزه و دانشگاه،پیشین،ص 185.

(31)-ویل دورانت،«تاریخ تمدن»(عصر ایمان)جلد 4،سازمان‏ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،1367،ص 215.

(32)-شعایر هفتگانهء مسیحیت شامل تعمید،عشاء ربانی،توبه، ازدواج و آموزش و پذیرش و باور سلسله مراتب روحانیت است.

(33)-اینار مولند،«جهان مسیحیت»،ترجمهء محمد باقر انصاری و مسیح مهاجری،تهران،امیر کبیر،1368،ص 37.

(34)-در ابتدا کلیسا با فلسفهء ارسطو که به صورت نهضت رشدیه‏ در اروپا ظاهر شده بود و مورد اقبال فراوان قرار گرفته بود به مبارزه‏ پرداخت ولی به تدریج با تلاشهای اکوئیناس متقاعد شد که نه تنها تعارضی نیست بلکه می‏توان منطق ارسطو را در خدمت کلام‏ مسیحی به کار گرفت.

(35)-نهادهای تربیتی قرون وسطی سه دسته بودند 1-مدارس‏ تحت ادارهء کلیسا شامل(مدرسه‏های کلیسایی که در مرکز اسقف نشین دو دسته شاگرد اوبلاتی‏ها،(خواهان زی رهبانی)و اکسترنی(خواهان یادگیری حرفه‏ها)داشتند و مدرسه‏های آواز (کودکان فقیر)و مدرسه‏های اوقافی و مدرسه‏های ناحیه‏ای)2- مدارس خارج از سلک روحانیت شامل مدارس حرفه‏ای صنف تجار و پیشه‏وران و مدارس نجبا،که تعداد این مدارس اندک بود و 3- مدارس دخترانه شامل مدارس راهبگان که مقدمات خواندن و نوشتن و مقداری کار آموزی در آن آموخته می‏شد و مدارس کاخها که‏ مخصوص طبقهء اشراف بود و به آموزش آداب معاشرت و تربیت بدنی‏ می‏پرداخت.

(36)-کتابخانه eselaroN در ایتالیا دارای 6500 کتاب بود.

(37)-شاگردان طبق برنامه روزانه هفت ساعت به هنر مشغول‏ بودند.

(38)-برخی از ناموران دانش محصول همین نظام تربیتی بودند مثل دانته(قرن 13 و 14)و پترارک(قرن 14)و اراسم قرن(15 و 16)در ادبیات لوتر و کالون در قرن 15 و 16 در دین.

(39)- snaisnedlaV , snaisnegiblA

(40)-روحانیت مسیح با انتشار کتاب مقدس در میان مردم که‏ سال 1456 در آلمان آغاز شده بود و روز به روز گسترش می‏یافت‏ مخالفت نمود و خواندن آن را گناه می‏دانست،در مقابل اشتیاق‏ مردم به این امر افزایش چشمگیری داشت.

(41)-در موارد اختلاف کلیسا با دولتها که عمدتا انگیزه‏های مادی‏ و اختیارات سیاسی مبنای آن بود مردم اکثرا از دولتها در مقابل‏ کلیسا حمایت می‏کردند.

(42)- mihcaoJ fo .eroif

(43)-" oT eht naitsirhc ytiliboN fo eht namreG noitaN "

(44)-آشتیانی،پیشین،ص 439 و 438.

(45)-همان،ص 441 به نقل از tlawggiN " hcubsaD red reztek "

(46)- yranoitciD fo .P.noigileR 743.

(47)- allerraC.W.J fooR.C.W , dnoyeB tnemhsilgbatsE , 3991, yretsnimtseW / nhoJ xohk sserp

(48)-عیسی صدیق،«تاریخ فرهنگ اروپا از آغاز تا زمان حاضر»، تهران،شرکت سهامی طبع کتاب،چاپ دوم،1340.

(49)- nivlaC ; setutitsnI fo eht naitsirhc noigileR "

(50)-ویل دورانت،«تاریخ تمدن»،ج 6،ترجمه سهیل آذری، 1368،تهران،سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،ص‏ 572.

(51)-" noitazilaicoS "

(52)-" noitcurtsnI "

(53)- allerraC.W.noskcaJ fooR.C.W , .P.dibI 55.

(54)-بحث دربارهء تعلیم و تربیت مسیحیت شرق(ارتدوکس)در این مقال نمی‏گنجید چه اینکه وقایع مسیحیت غرب از جمله‏ رفورمیسم و رنسانس بر مسیحیت شرق واقع نگردید و سیر آن مجزا از مسیحیت غرب بود هر چند تأثیراتی از آن پذیرفت ولی ثبات بیشتری‏ را در طی تاریخ از خود نشان داده است.(جرج متالینوس،«مسیحیت‏ و مواجهه با فلسفهء غرب»،کیهان فرهنگی،شماره 11،سال نهم، 1371)

(55)- retserroF hcruhc ," stcepsA fo a suoigileR -ylanA sis fo erutluc " ehT laitnessE hcilliT weN kroY ,7891, .P 401